

۳

مبانی حکمت مشاء (۱)

حکمت مشاء
حکمت مشاء
حکمت مشاء
حکمت مشاء

فلسفه اسلامی در آغاز - یعنی زمانی که در قالب یک نظام فلسفی به وسیله ابونصر فارابی تأسیس شد - سرشتی کاملاً استدلالی داشت. فارابی و بعد از او شیخ الرئیس ابوعلی سینا - که فلسفه اسلامی را گسترش زیادی داد - برای آرای ارسطو اعتبار زیادی قائل بودند. از آنجا که ارسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز به قیاس برهانی تکیه داشت، فلسفه اسلامی نیز صورت استدلالی پیدا کرد و نبوغ استدلالی ابن سینا، این صورت را با ظریف‌ترین موشکافی‌ها آراست. این شیوه از تفکر فلسفی به «حکمت مشاء» معروف شد. در این درس، برخی مبانی حکمت مشاء را به اختصار توضیح می‌دهیم.

تأمل



به نظر شما مهم‌ترین خصوصیت حکمت مشاء چیست؟ دلایل خود را با دوستان خود در میان بگذارید. آیا آنها با شما موافق‌اند؟

اصل واقعیت مستقل از ذهن

حکما از همان ابتدا به این نکته توجه داشتند که نخستین و مهم‌ترین اصلی که می‌تواند مبدأ تحقیق فلسفی قرارگیرد، اصل قبول «واقعیت» مستقل از ادراک آدمی است. این اصل یقینی که ذهن بشر از قبول آن ابایی ندارد، مرز جدایی فلسفه از سفسطه است؛ با این تفاوت که سفسطایی نیز در عمق ذهن و ادراک خویش به این اصل معترف است و تنها در مقام بحث یا تأملات سطحی آن را انکار می‌کند. هر انسان دیگری که دچار چنین فلج ذهنی‌ای نباشد، طبعاً و بدون درنگ به بداهت این اصل حکم می‌کند. به همین جهت، حکما گفته‌اند: «شکاک واقعی وجود ندارد» و شکاک‌ترین شکاکان نیز در عمل و در مسیر زندگی ناچار از واقع‌بینی و قبول

این اصل است.^۱ پس، این اصل از بدیهیات اولیه است که نه اثبات شدنی است و نه انکار شدنی؛ یعنی، هرگونه تلاشی در جهت اثبات عقلی یا تجربی آن، مستلزم استفاده و قبول آن است.

کشف مغالطه



اگر کسی در برابر شما ادعا کند که «هیچ واقعیتی وجود ندارد» چه پاسخی به او می‌دهید؟

مغایرت وجود و ماهیت

از جمله مطالبی که حکمای مشاء به وضوح و به طور مفصل درباره آن بحث کرده‌اند، مسئله تفکیک وجود و ماهیت در اشیا است.

پس از اینکه انسان اصل واقعیت اشیا مستقل از ذهن را قبول می‌کند، به مظاهر گوناگون این واقعیت در جهان پی می‌برد و با هر واقعیتی که روبه‌رو می‌شود، وجود آن را تصدیق می‌کند. برای مثال، به قضایای زیر توجه کنید.

ماه هست، ستاره هست، مرغابی هست، صنوبر هست، افاقیا هست، زنبور عسل هست.

در این قضایا چه نکته‌ای نظر شما را جلب می‌کند؟

آری در همه قضایای ذکر شده، **محمول واحد و یکسان** است و موضوعات **گوناگون** اند. «هستی» **محمول واحدی** است که بر موضوعات گوناگون نظیر ماه، ستاره و... حمل شده است. بدین ترتیب، ما از ادراک خویش نسبت به واقعیت‌های جهان، قضایایی ساخته‌ایم که مرکب از موضوعات مختلف و محمولی یگانه است. حال از این تأمل به چه نتیجه‌ای می‌رسید؟

نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که همه اشیا واقعی در جهان، در ذهن ما به دو جزء تحلیل می‌شوند که در یک قضیه منطقی، یک جزء بر جزء دیگر حمل می‌شود. جزء اول همان مفاهیم متعددی است که ما از اشیا خارجی داریم و این مفاهیم را موضوع قضیه قرار می‌دهیم

و جزء دوم مفهوم هستی یا وجود است که آن را در جایگاه محمول می‌نشانیم.

به این مفاهیم که در قضایای ذکرشده، موضوع قرار می‌گیرند «ماهیت^۱» گفته می‌شود. ماهیت هر شیء عبارت است از چیستی آن شیء. هرگاه از ذات یک شیء سؤال می‌شود پاسخ صحیح، ماهیت آن شیء است؛ مثلاً اگر بپرسیم این شیء چیست و پاسخ بشنویم که تمشک، یا مروارید، یا جلبک است، این پاسخ‌ها همگی بر ماهیت اشیای مورد سؤال دلالت دارند.

آیا در قضایای موردنظر، تصوراتی که ما از موضوع قضیه - یعنی ماهیت اشیای واقعی - داریم، عین همان تصور ما از محمول قضیه، یعنی مفهوم وجود و هستی است؟ یعنی مثلاً ما از قضیه «مرغابی، مرغابی است» همان معنای قضیه «مرغابی موجود است» را می‌فهمیم؟

پاسخ روشن است. تصور ما از «مرغابی»، «اقاقیا»، «زنبور عسل» و... هرگز عین تصور ما از «هستی» نیست. ما مفهوم هستی را بر مرغابی، اقاقیا و زنبور عسل حمل می‌کنیم و می‌دانیم که حمل این مفهوم بر مفاهیم یاد شده از قبیل حمل یک مفهوم بر خود (مثلاً الف الف است) نیست.

بنابراین، هر واقعیت یگانه در جهان، وقتی موضوع ادراک و شناخت قرار می‌گیرد، در ذهن به دو بخش تقسیم می‌شود. ما با اتصال این دو بخش ذهنی در قالب یک قضیه منطقی، به واقعیت آن شیء اذعان می‌کنیم؛ یعنی، مثلاً واقعیت یک اسب در ذهن ما در ضمن قضیه «اسب هست» مورد تأیید واقع می‌شود. پس ماهیت و وجود اشیا در ذهن از هم جدا می‌شود و مفهوم آنها با یکدیگر مغایرت پیدا می‌کند.^۲

نمونه یابی



کدام یک از قضایای زیر صادق و کدام یک کاذب است؟ در صورت کاذب بودن دلیل آن را بنویسید.

۱ شریک‌الباری وجود ندارد.

۲ کوه طلا وجود دارد.

۳ کوه طلا می‌تواند وجود داشته باشد.

۴ زمین وجود دارد.

۵ مثلث دایره وجود دارد.

۶ صدای قرمز وجود دارد.

۷ عذاب آخرت وجود دارد.

- آیا می‌توانید در قضایای بالا جای محمول و موضوع را عوض کنید؟ چرا؟
- بین موضوعات قضایای ۵ و ۶ و ۷ چه تفاوتی وجود دارد؟

برای درک این مدعا تصور صحیح آن کافی است و نیازی به اقامه برهان نیست؛ در عین حال، برای توضیح بیشتر به یک دلیل اشاره می‌کنیم.

اگر مفهوم وجود عین مفهوم ماهیت یا جزء آن بود، دیگر اثبات وجود هیچ ماهیتی به دلیل نیاز نداشت و تصور هر ماهیتی برای اثبات وجود آن کافی بود. حال آنکه مجرد تصور یک ماهیت، برای حمل وجود و اتحاد مفهوم وجود با آن کافی نیست. برای مثال، ماهیت ققنوس که در ادبیات ما آمده، بر ما معلوم است و می‌دانیم که: «ققنوس مرغی است با منقاری دراز که سوراخ‌های متعددی دارد و از هر سوراخ این منقار، آوازی خوش برمی‌آید و جایگاهش بر کوه بلندی است و عمرش ۱۰۰۰ سال است و جفت ندارد. چون عمرش به پایان می‌رسد، هیزم بسیار جمع می‌کند و بر بالای آن می‌نشیند و سرودن آغاز می‌کند و بال و پر به هم می‌زند. از بر هم زدن بال‌هایش آتشی می‌جهد و در هیزم می‌افتد و ققنوس خود در آن آتش می‌سوزد و از خاکسترش، تخم ققنوس جدید پدید می‌آید».

با وجود اطلاع از همه این توصیفات و روشن بودن ماهیت این مرغ در نزد ما، آیا می‌توان مفهوم «وجود» را عین این ماهیت دانست و بی‌درنگ تصدیق کرد که «ققنوس هست»؟ البته چنین تصدیقی صحیح نیست و بنابراین، عینیت مفهوم وجود و ماهیت نیز صحت ندارد. این مسئله با عنوان مغایرت وجود با ماهیت یا زیادت وجود بر ماهیت در ذهن، یکی از اصول حکماست. به اهمیت این تفکیک، در بحث حکما درباره ملاک نیازمندی معلول به علت بیشتر پی خواهیم برد.



از تصورات زیر، کدام یک فقط در ذهن وجود دارند؟

الف) دریای جیوه

ب) دریای سرخ

ج) کوه طلا

د) انسان هزارسر

مطالعه آزاد

وجوب و امکان و امتناع

سه قضیه هندسی زیر را در نظر بگیرید.

۱) مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ‌تر از ضلع سوم است.

۲) ارتفاع و میانه مثلث یکی است.

۳) مجموع زوایای مثلث سه قائمه است.

حال در مورد نسبت بین موضوع و محمول در قضایای فوق قدری تأمل کنید. چه تفاوتی در این نسبت‌ها مشاهده می‌کنید؟

با کمی دقت خواهید دید که در قضیه اول، نسبت یا رابطه محمول و موضوع، واجب و ضروری است و عقل از قبول خلاف آن سر باز می‌زند؛ یعنی، پیوسته در هر مثلث، مجموع دو ضلع از ضلع سوم بزرگ‌تر است و غیر از این قابل تصور نیست. در قضیه دوم این رابطه، امکانی است؛ یعنی، ممکن است در مثلثی ارتفاع و میانه بر هم منطبق بوده و یکی باشند و ممکن است یکی نباشند. در مثلث متساوی‌الاضلاع و متساوی‌الساقین این دو بر هم منطبق و یکی است و در مثلث مختلف‌الاضلاع یکی نیست. پس ارتفاع و میانه مثلث (به عنوان موضوع) نسبت به یکی بودن (به عنوان محمول) لااقتضاست.

در قضیه سوم، رابطه موضوع و محمول ممتنع است؛ یعنی، محال است بتوان مثلثی را تصور کرد که مجموع زوایای آن کمتر یا بیشتر از دو قائمه باشد. عقل رابطه بین مفهوم زوایای مثلث و مفهوم سه قائمه را همیشه نفی می‌کند و آنرا محال و ممتنع می‌شناسد.



مفاهیم مرتبط با یکدیگر را مشخص نمایید و پس از آن با آنها جمله بسازید:

الف) مثلث	الف) چهار ضلع
ب) جهان	ب) نابود
ج) مربع	ج) سه ضلع
د) فریاد	د) آبی
هـ) پیراهن حسن	هـ) بلند
و) عدد سه	و) زوج

مواد قضایا

بر این اساس، منطقیین در هر قضیهٔ حملی - یعنی قضیه‌ای که در آن محمولی به موضوعی نسبت داده می‌شود - سه نوع رابطه بین موضوع و محمول در نظر می‌گیرند:

یا رابطهٔ وجوبی که حتمی و اجتناب‌ناپذیر است و به عبارت دیگر، عقل خلاف آن را قبول نمی‌کند.

یا رابطهٔ امکانی که هم می‌توان آن را به نحو ایجابی و مثبت و هم به نحو سلبی و منفی ملاحظه کرد و عقل نه ناگزیر از قبول آن است و نه نفی آن.

یا رابطهٔ امتناعی که در آن محال است محمول بتواند عارض موضوع گردد و عقل همواره از تصدیق این رابطه امتناع می‌ورزد. منطقیین این کیفیت‌های سه‌گانه - یعنی «وجوب»، «امکان» و «امتناع» - را مواد قضایا نامیده‌اند.

تقسیم وجود

حکما در باب واقعیت اشیا یعنی همان قضایایی که مفهوم چیزی را موضوع قرار می‌دهیم و وجود و هستی را بر آن حمل می‌کنیم - مثل قضایای صنوبر هست، ستاره هست، خدا هست و... - همین سه قسم رابطه را بین موضوع و محمول در نظر می‌گیرند، به عبارت دیگر، برای وجود و هستی اشیا، یکی از احوال سه‌گانهٔ وجوب، امکان و امتناع را مناسب و سازگار می‌دانند؛ یعنی، یا رابطهٔ موضوع با وجود رابطه‌ای وجوبی است. یعنی موضوع ضرورتاً و وجوباً وجود دارد که در این صورت ما آن را «واجب الوجود» می‌نامیم؛ مثلاً در مباحث فلسفی اثبات می‌شود که در قضیهٔ «خدا هست»

وجود و هستی برای خداوند واجب است و لذا حکما خداوند را واجب‌الوجود می‌خوانند.

یا رابطه وجود با موضوع، رابطه‌ای امکانی است و موضوع، ذاتی است که نه از وجود ابا دارد و نه از عدم. ما آن چیز را «ممکن‌الوجود» می‌نامیم. همه واقعیت‌های عالم مانند انسان، حیوان، درخت، آب، خاک و... ممکن‌الوجودند؛ یعنی نسبت آنها با وجود و عدم متساوی است.

سرانجام این رابطه می‌تواند منفی و ممتنع باشد. به موضوعی ممتنع‌الوجود گویند که محمول وجود هرگز نمی‌تواند بر آن عارض شود؛ به عنوان مثال، حکما اثبات می‌کنند که شریک‌الباری، ممتنع‌الوجود است.

در فلسفه این بحث به جهت تناظر با بحث مواد قضایا در منطق به بحث «مواد ثلاث» معروف شده و از ابداعات حکمای مشایی است.

ارزیابی



همان‌طور که زوجیت برای عدد دو ضرورت دارد، «وجود» برای کدام یک از موضوعات زیر ضروری است:

الف) خداوند

ب) انسان

ج) شریک خداوند

د) دایره مستطیل

ه) آخرت

و) دریای جیوه

● برای کدام یک از موضوعات بالا «وجود» ممتنع یا ممکن است؟ مشخص نمایید.